

بیاد شادروان ابوالحسن خان اقبال آذر

شمس الدین محمود بن علی و خاقانی شروانی

سخنی چند در پیرامون سفر ارجیش شاعر

غفار کندلی

تا بخت شط ارجیش درنگ است مرا
بهر ارجیش زطیعم صدف افروود صدف
خاقانی شروانی

خاقانی با سرزمین زیبا و پر برکت آسیای صغیر، با زندگی پر جنب و جوش و بهادرانه آنسامان، با اندیشه خلاق و با ذوق بدیعی پیشرفته این مرزوبوم تاریخی و با کار و کوشش خیرخواهانه ساکنین پاک نهاد این خطه پیوند روحی و معنوی ناگسستنی دارد. مادر «صافی دم»، مؤمن دل و مؤمن اعتقادش در دامن زیبا و شاعرانه این آب و خاک پرورش یافته بود. تبار و زندگی مادر و جد مادری شاعر در نوشته دیگری مورد بررسی است. خاقانی در دوران سکونت خود در شروان و در طول سالیان زندگی خود در تبریز با بسیاری از محافل سیاسی و ادبی این آب و خاک از نزدیک مر بوط بود و با شخصیت های سرشناس آن علایق سیاسی فعال و پر ثمری داشت. روابط دوستی و موذت او با سیف الدین بکتمر حکمران بعدی اخلاط - «پهلوان ثغور آذر بیجان» - در نوشته دیگری تقدیم خوانندگان محترم گردیده است.

خاقانی با حکمداران دیاربکر و با ارمنشاهان اخلاط و با سلجوقیان
 آناتولی روابط سیاسی نزدیک داشت. چنانکه از دیوانش برمیآید در
 خاک آناتولی تا شهر تاریخی قونیه پیش رفته و در قبول سلطان سلجوقی
 آناتولی بوده است :

سلطان ز در قونیه فرمان راندست بر خاقانی در قبول افشاندست
 سیمرغ که وارث سلیمان ماندست شهپاز سخن را با جابت خواندست
 او اراضی پهناور دیاربکر، ارزروم، ارجیش، اخلاط و قونیه را
 سیاحت کرده و آثار این سیر و سیاحت در کلیاتش کم و بیش بچشم میخورد
 و بیشتر از هر چیز و هر جا سخن از شهر ارجیش و از مردی و همت و سخای
 رئیس آن شهر - شمس الدین محمود بن علی - و از زیبایی شط و بحر
 ارجیش و کوه ارجیش است .

احوال شمس الدین محمود بن علی که رئیس شهر ارجیش، ممدوح
 و دوست خیلی نزدیک خاقانی است تا بحال مورد بررسی قرار نگرفته
 و روشن شدن احوال و شخصیت شمس الدین محمود بن علی و علایق دوستی
 او با شاعر به نموداری پاره‌ای از جهات زندگی خاقانی کمک شایانی میکند.
 زندگی و کار و کوشش شمس الدین محمود بن علی رئیس ارجیش و
 چگونگی برقراری علایق دوستی و موذت با خاقانی برای محققان بنام
 نیز بخوبی روشن نیست. این جانب بسال ۱۹۶۴ ضمن نامه‌ای از مرحوم
 احمد بیگک آتش خواهش کردم که اگر ممکن باشد راجع به شخصیت
 و کار شمس الدین محمود بن علی رئیس ارجیش اطلاعاتی بفرستند. ایشان
 ضمن نامه‌ای اعلام نمودند که: منابع و وثایق موجود تاریخی در این باره
 معلوماتی بدست نمیدهند.

پیش از پیدایش مجموعهٔ دوم «منشآت خاقانی» که بسعی احمد بیگ مرحوم بعالم علم و ادب معرفی گردید راجع به شمس‌الدین محمود بن علی آگاهی‌های پراکنده‌ای از دیوان خاقانی در دست بود. در میان نامه‌های خاقانی مکتوبیست که بی‌گمان به شمس‌الدین محمود بن علی رئیس شهر ارجیش نوشته شده و شخصیت حقیقی مخاطب شاعر در این نوشته تا بحال مجهول مانده، مدلول و متن آن چون اشعار شاعر راجع به مسافرت ارجیش از لحاظ علمی مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. شادروان احمد بیگ آتش دربر آمدی که عنوان يك «نسخهٔ دست‌نویس تازه از منشآت خاقانی» را دارد در پیرامون این نامه چنین می‌نویسد:

«برگ ۱۲۷ آ - ۱۳۰ ب نامه‌ایست که خطاب به کسی که خاقانی او را رشیدالدین سعدالدوله فخر خراسان توصیف کرده است نوشته شده است. خاقانی در این نامه می‌نویسد که برای او لباس ساده فرستاده که اگر پیوشد مایهٔ افتخار خاقانی خواهد بود و بعد از آن شرح میدهد که از رفتن او بناحیه‌ای که بطور مبهم شکل «فلان ناحیت» قید گردیده است اظهار حیرت می‌نماید». آقای محمد روشن نیز در فهرست نامه‌های خاقانی مخاطب شاعر را در این نوشته «رشیدالدین» معرفی کرده‌اند.

برای بررسی مندرجات نامه و کشف مخاطب شاعر پیش از هر چیز مطالعهٔ همه جانبه در روی اشعار خاقانی که در آنها به نحوی از انحاء از سفر ارجیش شاعر و از شخصیت شمس‌الدین محمود بن علی رئیس ارجیش سخن بمیان آمده لازم و ضروری به نظر میرسد.

ارجیش یکی از شهرهای خیلی قدیمی آسیای صغیر است. اولیاء چلبی سیاح مشهور و دانشمند و سیاستمدار (قرن هفدهم میلادی) در

«سیاحتنامه» خود و کاتب چلبی در «جهان نامه» و شمس الدین سامی در «قاموس الاعلام» و دیگران درباره این شهر تاریخی و پیرامون آن ملاحظات پرارزشی دارند. این آگاهیها برای درک همه جانبه نوشته‌های شاعر از هر حیث قابل دقت می‌باشد.

خاقانی قصیده‌ای بر دیف «سخاش» دارد و این قصیده را در مدح ملک الرؤسا شمس الدین محمود بن علی نوشته و چنانکه از فحوای کلام شاعر برمیآید او «از يك شررکه از اخگر سخای» صدر یافته بود «صد چراغ ثنا افروخته و این ثنا را از محبت نه از طمع» برشته نظم کشیده و درازا مراحم و «مراعات او چون نوبری به مهتر زمانه» فرستاده است. در تحریر «این ثنا» از درگاه ملوکان روگردان بوده و این مبین احوال و روحیه شاعر پس از سفر دوم مکه و دوران سکونت در تبریز - «در اوطان» - است :

خوش لفظم از خوشی مراعات اوبلی	هست این گلاب من ز گل نسترسخاش
گستردم این ثنا ز محبت نه از طمع	تا داند محب ثنا گستر سخاش
این تحفه کز ملوک جهان داشتم دریغ	کردم نثار بارگه انور سخاش
اوراست باغ جود و مراباغ جان و من	نوبر فرستمش عوض نوبر سخاش
امروز صد چراغ ثنا بر فروختم	از يك شررکه یافتم از اخگر سخاش
صد نافه مشك دادمش از تبیت ضمیر	گریک بخور یافتم از مجمر سخاش

چنانکه از این چکامه و از دیگر نوشته‌های خاقانی برمیآید شمس الدین محمود بن علی در ارجیش «بمراعات حال» شاعر برخاسته و گویا این قصیده را پس از سفر ارجیش بخدمت «عالم عادل میر رئیس» فرستاده است. در این قصیده خاقانی به شخصیت معنوی و اخلاقی شمس الدین

رئیس شهر ارجیش اهمیت بیشتری داده ؛ سخاوت ، همت و اراده او را ستوده است . او با «خلق خوب و سخایش» محبت و دل و احترام مردم شهر را بطرف خود کشیده و با کار و کوشش پیگیر خود ملک و دولت ارمنشاهان را آبادان و امور شهر را روبراه کرده ، گذران اهالی را مرفه ساخته و با اعمال خیرش شهرت بزرگی بدست آورده است :

رضوان ملک خسرو مالک رقاب اوست کارمن بهشت عدن شد از کوثر سخاش
تا خلق را ز خلق و دوستش سه قبله هست بحرین دو قلعه نیست بر اخضر سخاش
بگذار استعارت آنجا که راستی است ارمن کنند نظر خراسان خور سخاش
نی نی چومن جهانی سیراب فیض اوست سیراب چه که غرقه تن از فرغ سخاش
اسم ممدوح شاعر محمود بن علی و لقبش شمس‌الدین است . او

رئیس شهر ارجیش - «مهمتر رؤسای زمانه» می‌باشد :

۱- محمود بن علی ست جو محمود و چون علی من هم ایاز جودش وهم قنبر سخاش
۲- تاشمس‌دین بر اوج ریاست دواسه راند یک ذره بست شمس فلک زاختر سخاش
۳- و اینک بدین بحیره ارجیش قطره ایست از موج بحر در یتیم آور سخاش
در دیوان خاقانی اشعار دیگری هم که محصول سفر ارجیش شاعر می‌باشد مندرجست . در اکثر اینگونه اشعار از سخا و جود و از شخصیت معنوی و ممتاز شمس‌الدین محمود بن علی سخن بمیان آمده و ابیاتی چند بروشن شدن تاریخ سفر خاقانی به ارجیش یاری فراوان میکنند . قطعاتی که ردیف «میروم» ، «می‌گریزم» ، «گریخته‌ام» را دارند از این جهت دارای اهمیت ویژه می‌باشند . قطعه‌ای که ردیف «میروم» را دارد در روزهای حرکت شاعر از شهر ارجیش نوشته شده و از این شعر بروشنی معلومست که شاعر «بسوی ارمن» آمده «بلب» بحر ارجیش و «بخط شط

ارجیش» و در شهر ارجیش مهمان صدر شمس‌الدین رئیس شهر بوده و چندی در این دیار زیبا درنگ داشته و از احسان و ایادی خواجه بسی شکر گزار است :

دی‌فر دوخفته بخت‌سوی ارمن آمدم امروز جفت نعمت بسیار میروم
 دیدم دو بحر بحر ایادی و بحر آب هن زین دو بحر شاکر آثار میروم
 لب تشنه آمدم بلب شور لیسک سیراب بحر عذب صدف‌وار میروم
 یعنی زصبح صادق انعام شمس‌دین از شرم سرخ روی و شفق‌وار میروم

مناسبات دوستی و وداد خاقانی و شمس‌الدین و کثرت احسان او در حق شاعر حکایت قطران تبریزی و فضلون را از بعضی از جهات بیاد می‌آورد. در اشعاری که بخاطره سفر ارجیش نوشته باین مطلب بانحاء مختلف تکیه دارد. در قطعه‌ای که بر دیف «می‌گریزم» سروده و لوسر بسته هم باشد باین حادثه اشاراتی کرده و با این حال حکایت او با قصه قطران خیلی فرق دارد. خاقانی «جفای وطن برده»، «از دست خسان چون شهبازی از کمین بلا» و چون «گنجشکی از دست ازدها» گریخته و چون «زردشت از دست بیداد» روی بدربار دور و نزدیک نهاده تا بحضور شمس‌الدین رسیده است و این می‌نماید که سفر خاقانی به ارجیش پس از سکونت او در تبریز بوده است :

من که خاقانیم جفای وطن برده‌ام و از جفا گریخته‌ام
 شاهبازم هوا گرفته بلی کز کمین بلا گریخته‌ام
 نه‌نه شهباز چه که گنجشکم کز دم ازدها گریخته‌ام
 گر نه آزرده‌ام ز دست خسان دست بر سر چرا گریخته‌ام
 من ز ارجیش از ابر دست رئیس وقت سیل سخا گریخته‌ام

گر همه کس ز منع بگریزد منم آن کز عطا گریخته‌ام

در قطعه‌ای که بر دیف «می‌گریزم» سروده بتاریخ این سفر و علل آن اشارات دقیقی دارد. از این شعر معلومست که او پس از مرگ عزیزانش - پس از مرگ زن نخستین و پسر نوجوانش رشیدالدین و ترک شروان و سکونت در تبریز - بهنگامی که «از غم دلی لرزان چو سیماب داشته» بارمن آمده و در این هنگام در تبریز «پای بند عیال» بوده است. شاعر در این قطعه بعلت ترک شروان سبب دیگری را نیز عنوان کرده، احسان و حمایت شمس‌الدین را در ارجیش با رضایت تمام بقلم آورده است:

رفیقاشناسی که من ز اهل شروان	نه از بیم جان در شما می‌گریزم
خطائی نکردم بحمدالله آنجا	که اینجا ز بیم خطا می‌گریزم
ز بهر فراغت سفر می‌گریزم	پی نزهت اندر قضا می‌گریزم
مرا زحمت صادر و وارد آنجا	عنا می نمود از عنا می‌گریزم
قضا هم ز داغ فراق عزیزان	دلهم سوخت هم زان قضای گریزم
دلی بودم از غم چو سیماب لرزان	چو سیماب از آن جا بجای گریزم
به تبریز هم پای بند عیالم	از آن پای بند بلا می‌گریزم
ز تبریز چون سوی ارمن بیایم	هم از ظلمتی در ضیا می‌گریزم
ز ارجیش ز انعام صدر ریاست	ز فرط حیا بر ملا می‌گریزم
نمی‌خواستم رفت از ارمن ولکن	ز طوفان بی‌منتها می‌گریزم
خجل سامم از بس نوا و نوالش	کنون زان نوال و نوا می‌گریزم
بفریادم از بس عطای شکرش	علی‌الله زنان از عطا می‌گریزم

تمام مطالب مطروحه در این قطعه در اشعار و نامه‌هایی که پیش از سفر ارمن از تبریز بشروان نوشته شده به نحوی از انحاء منعکس

می‌باشد. در نامه‌های باخستان علت نیامدن خود را بشروان زناشوئی در تبریز قلمداد کرده و در نامه‌ای بشهاب‌الدین مرگ زن نخستین‌اش را به مفارقت شروان سبب گرفته و در نامه‌ای به عزالدین که به تفلیس نوشته «زحمت صادر و وارد» شروان را به مفارقت شروان دلیل آورده است.

خاقانی سفر را خیلی دوست میداشت. از دوران جوانی عمر خود را در سیر و سیاحت گذرانده بود. او قلبی حساس و زودرنج داشت و خاطرش چون آب حساس و متموج بود. تا در دیاری مکث بیشتر میکرد بی‌درنگ ب فکر ترک آن دیار میافتاد. او در عین حال سفر را برای موفقیت خلاقه شاعری واجب و ضروری می‌شمرد. بدین جهت تا بارمن میخواست بیاید بخیال خاطر زودرنجش از ظلمت به نور می‌شتافت. لکن تا بارمن رسید و مدتی در آنجا توقف نمود حال و احوال «غربت دربند» باردیگر گریبان‌گیرش شد و قطعه‌ای که ردیف «نمی‌آمد» را دارد مبین این حال و احوال اوست. از این شعر هم چنین برمی‌آید که او پس از مفارقت از شروان در تبریز سکونت کرده و بعد به ارمن آمده و خواهشهای معنوی خود را در ارمن نیز نیافته لاجرم ارمن را ترک کرده باغوش تبریز به «اوطان عزیزش» شتافته است. در این قطعه ماجرای زندگی شاعر را پس از مفارقت شروان می‌توان سیر نمود و اندیشه و تلاش و طرز زندگی او را می‌توان درک و تصور کرد. اندیشه بلند و شخصیت بزرگ معنوی او با بدیهای زمان نمی‌ساخت لاجرم خاطر مشکل پسند او شهر و دیاری یافته بمدح اعمال نیک و انسانی آنان می‌پرداخت و شخصیت و کردار آنان را برای مردم زمان و انسانهای قرون آتیه نمونه معرفی می‌نمود. در ارمن خاطر مشکل پسند او شمس‌الدین را پسندیده و باز هم «آلودگان

عهد را» رد میکنند. دعوای او با بدیها و با زشتی‌های زمانست. نیکی و زیبایی را با تمام قوا مدافعه می‌کند. دعوای او دعوای نان نیست. «نان و آب» را فدای معنویت و زیبایی کرده است:

گر بشروانم اهل دل می‌ماند	در ضمیرم سفر نمی‌آمد
ور به تبریز آب رخ می‌بود	ارمنم آبخور نمی‌آمد
ور بارمن دو جنس میدیدم	دل بجای دگر نمی‌آمد
هرچه میکردم آسمان با من	از در مهر در نمی‌آمد
هرچه می‌تاختم براه امید	طالع‌م راهبر نمی‌آمد
خون همی شد ز آرزو جگرم	و آرزوی جگر نمی‌آمد
آرزو بود در حجاب عدم	به تمنا بدر نمی‌آمد
هفتی نیز داشتم که مرا	دو جهان در نظر نمی‌آمد
بیش بیش آرزو که بود مرا	با کم‌کم بسر نمی‌آمد
آب روزی ز چشمه‌ای هر روز	یک دو دم بیشتر نمی‌آمد
دل نمیداشت برگ خشک آخر	وز جهان بوی تر نمی‌آمد
ترک بیشی بگفتم از پی آنک	کشت دولت ببر نمی‌آمد
آنچه آمد مرا نمی‌بایست	و آنچه بایست بر نمی‌آمد

خاقانی تا بارمن رسیده از طرف قاطبه این ولایت با گرمی تمام استقبال شده و گویا دردهی که در نزدیکی پل شط^۱ ارجیش باسم «بازار کوبی» واقعست و اهالی آن عموماً حصیرباف و از لحاظ اعتقاد مذهبی نستوری - یعقوبی هستند^۱ میهمان بوده و مردم این آبادی قدم شاعر

۱- اولیای چلبی در قرن هفدهم میلادی از این‌ده و اهالی آن در «سیاحت‌نامه»

خود آگاهیهائی میدهد.

را با گرمی تمام گرامی داشته‌اند و باشد که قوم و خویشان مادری شاعر در این نواحی ساکن بوده‌اند :

تا بارمن رسیده‌ام برمن	اهل ارمن روان می‌افشانند
خاصه همسایگان نسطوری	که مرا عیسی دوم خوانند
عیسی و چرخ چارم انگارند	کز من و جان من سخن رانند
بحر ارجیش را بمعنی آب	غرقه بحر خاطر م سازند

خاقانی در چه سالی در ارمن بوده و بچه اوانی در ارجیش بخدمت شمس‌الدین محمود بن علی رسیده است؟ آنچه از نوشته‌های خود خاقانی برمی‌آید این است که او بعد از سفر دوم مکه و سکونت در تبریز و بعد از سفری که مقصد خراسان داشت به ارمن - به ارجیش رفته است . خاقانی در بهار و تابستان سال ۵۷۳ و یا ۵۷۴ در ری بوده و بعد از عودت به تبریز و باز یافتن صحت و چنانکه خواهیم دید چند سالی بعد از این حوادث به ارجیش و ارمن روی نهاده است . خاقانی نامه‌ای تقریباً بسال ۵۷۹ به‌عین‌الدین زنجانی و نامه‌ای بسال ۵۸۰ هجری قمری به قطب‌الدین ابهری نوشته و مدلول هر دو نامه برای تعیین قطعی تاریخ سفر خاقانی بارمن - به ارجیش - دارای اهمیت ویژه می‌باشد . از نامه معلوم میشود که پیش از تحریر این نامه و در همان سال مرتضی نظام‌الدین «از خطه خراسان باز آمده بوده» و او از یحیی بن محمد یحیی شهید نامه‌ای به شاعر داشته و یحیی بن محمد خاقانی را به نیشابور خراسان دعوت می‌نمود . چنانکه میدانیم خاقانی چندی پس از دریافت این نامه بسال ۵۸۰ قصیده «بخراسان یابم» را نوشته و از این رو این نامه هم باید بسال ۵۸۰ تحریر یافته باشد . در این نامه خاقانی از سفر حج و سکونت تبریز و سفر ری

و خستگی در ری و از میهمان بودنش در خانه قطب‌الدین ابهری مخاطب نامه سخن بمیان آورده و بعد می‌نویسد: «سال پارکه مشرفه مجلس عالی در صحبت مجلس سامی امیر حکیم عین‌الدوله وال‌الدین... بکهنتر رسید در وقت رسالتی مشروح بمجلس عین‌الدین فرستاد و در آنجا سلام و خدمتی بمجلس عالی دام علاه تضمین کرده همانا که بجناب میجد مجلس سامی اسماء الله تعالی برسانیدند و مطالعت بفرموده است»... در آخر نامه قسمی از متن نامه‌ای که «سال پار» به عین‌الدین زنجانی فرستاده و در آن سلام بخدمت قطب‌الدین رسانیده بود عیناً نقل کرده و پیش از نقل و روی نویسی سطور مذکور می‌نویسد: «و نخست این خدمت که در نامه عین‌الله تضمین کرده بودم اینجا تکریر و تحریر می‌کنم تا... شکوفه نو و میوه کهن بیکجا رسانم و روزنامه پار در جریده امسال بندم...».

نامه‌ای که «سال پار» قطب‌الدین ابهری توسط عین‌الدین زنجانی بخاقانی فرستاده بود در جوار اخلاط ارمن بشاعر رسیده و خاقانی تا نامه را گرفته در حال از ارمن - «از جوار اخلاط» - «بجانب تبریز» آمده و بخدمت عین‌الدین زنجانی رسیده است. از همه این حوادث و نوشته‌ها معلوم میشود که خاقانی بسال ۵۷۹ در ارمن «در جوار اخلاط ارمن» - در حوالی ارجیش بوده است: «و تشریف مجلس عالی بظاهر اخلاط ارمن بخدمتکار رسید در وقت بقهقری باز گشت و بجانب تبریز آمد و خدمت مجلس سامی امیر حکیم... عین‌الدوله... دریافت». معلوم نیست که خاقانی تا آن سال در ارمن بوده یا نه؟ آنچه معلومست این است که سفر ارجیش شاعر بسال ۵۷۹ انجام یافته است در کلیات خاقانی دلایل دیگری هم هست که بدرستی این نتیجه اساس بیشتری میدهد. مثلاً در نامه‌ای که

خاقانی بسال ۵۸۰ به قطب‌الدین نوشته از کثرت سفر خود سخن بمیان آورده می‌نویسد: «بحکم آنک کهمتر بسالی بیش از سه چهار ماه درین بیضه خیر البلاد اقامت نسازد و توقف نکند الا که بر بلاد اسلام گذر کند و مشاهد اصفیاء و مرآد شهداء مقصد سازد». این قید را بانحاء مختلف در دیگر نامه‌ها و اشعارش بقلم آورده و در قطعه‌ای که بردیف «می‌گریزم» خطاب به شمس‌الدین رئیس ارجیش نوشته باین مطالب اشاراتی دارد: دلی بودم از غم چو سیماب لرزان چو سیماب از آن جابجا می‌گریزم این حال و احوال و روحیه و خواست مخصوص دوران «مفارقت شروان» و «اوطان تبریز» می‌باشد و یکی دیگر از این استدالات بقرار ذیل است: در قصیده‌ای که پیش از سفر ارمن بردیف «در آورم» و در آرزوی ارمن و ارزروم نوشته از عراق و ری یاد میکند. در این اوان شاعر در خراسان شهرت بسزائی داشت و در عراق با حسودانی روبرو بود. در نامه‌ای به قطب‌الدین باین مطالب اشاراتی رفته و در قصیده‌ای نیز به این حوادث بطور سر بسته تماس کرده و این میرساند که از نوشتن قصیده‌ای که ردیف «در آورم» را دارد تا تحریر نامه به قطب‌الدین و قصیده‌ای که ردیف «بخراسان یابم» را دارد چندان فاصله‌ای نبوده و آرزوی سفر ارجیش بعد از مرحله سوم آرزوی خراسان که به سفر ری انجامید نمودار بوده است:

چون مورشازخانه باخلاط برکشم چون مرغ برگ دانه بارزن در آورم
منت برد عراق وری ازمن بدین دوجا بحری ز نظم و نثر مدون در آورم

در این اوان او با دربار شاهان بریده و حمایت «ملکان ملایک»

آئین» را رد نمی‌کرد و لازم می‌شمرد. این حال و احوال شامل ۵۷۱-۵۸۰

وسالهای بعدی زندگی شاعر است و این خواست شاعر در نامه‌ای که بعدها به قزل ارسلان نوشته بوضوح تمام منعکس می‌باشد. او در قصیده‌ای که خطاب به شمس‌الدین محمود بن علی است می‌نویسد:

این تحفه کز ملوک جهان داشتم درین کردم نثار بارگه انور سخاش
در نامه‌ای به قزل ارسلان چنین مرقومست: «... و خدمت درگاه
ملوک و سلاطین را بداشته و انقطاع گزیده...».

در قصیده‌ای که پیش از سفر ارمن در تبریز نوشته می‌گوید:
مرد تو کلم نزنم درگه ملوک حاشاکه شک ببخشش ذوالمن در آورم
خاقانی دو قصیده بردیف «در آورم» و «بر آورم» دارد و این
قصاید را پیش از سفر ارمن و در مواقع مختلف نوشته است. در قصیده‌ای
که ردیف «بر آورم» را دارد شاعر آرزو مندست که «باز بر در کعبه برسد»
و از اینکه «پادشاه او را از سفر حج باز داشته» خیلی متأسف است. در
قصیده دیگر «بعلت نداشتن وجه زر» نتوانسته «باز» عزم مکه کند در
تبریز مسکن انداخته و «تبریز غم فزوده» می‌خواهد با رمن برود و ارزروم
را «مأمن» و ارمن را «مقصد» سازد: شانی و مطالعات فرنگی

- ۱- امسال اگر ز کعبه مرا باز داشت شاه
زین حسرت آتشی ز سویدا بر آورم
گر بخت باز بر در کعبه رساندم
کاحرام حج و عمره مثناً بر آورم
سی ساله فرض بر در کعبه کنم قضا
تکبیر آن فریضه بیطحا بر آورم
- ۲- گفتم روم بمکه و جویم در آن حرم
گنجی که سر بحصن محصن در آورم

چون نیست وجه زر نکنم عزم مکه باز
 جلباب نیستی بسر و تن در آورم
 تبریز غم فزود مرا آرزوم هست
 کاین غم بارزروم و بارمن در آورم
 خوش مقصدیست ارمن و خوش مأمن ارزوم
 من رخت دل بمأمن و مسکن در آورم

برای درک همه جانبه ماهیت خواست‌های شاعر سیری در آثار خاقانی لازم به نظر می‌رسد. چنانکه میدانیم خاقانی بسال ۵۵۰ هجری قمری نیز میخواست بمکه برود... در آن زمان او سی سال داشت، «اندوه والدین»، «رضای این و آن» واضطراب و احتیاج مانع شده که در همان سال بمکه برود تا یکسال بعد در ۵۵۱ هجری قمری به مکه رفته و این حوادث را در «تحفة العراقرین» که در اصل «تحفة الخواطر وزبدة النواظر» خوانده بوضوح تمام مطرح کرده است:

امسال عزیمت تو میداشت	لیک انده والدینش نگذاشت
چون بر دل والدین گره دید	بار املش گشاده به دید
افکنند رضای این و آنش	بر پای دو کنده گرانش
شد دست قضاش میخ دامن	شد بند قدر طناب گردن
نه هیچ دل وداع بودش	نه برگ من استطاع بودش

در آن زمان او «نورسیده» می‌باشد و مکه و کعبه را ندیده است:

بپذیر ثنای نو رسیده	زین هندی داغ برکشیده
دیدار تو بر نیافت چشمش	زان بر بصر خود است خشمش

آقای سپید حسین آموزگار و مرحوم کریمکسی و دیگران این

ابیات شاعر را که مربوط بحوادث سال ۵۵۰ و یکسال پیش از زیارت اول حج است بانواع مختلف تعبیر و تفسیر کرده و به نتایج نادرستی رسیده‌اند و تکیه بر روی این مسائل ما را از مقصد اصلی دور می‌سازد. در این سال «اندوه والدین»، «رضای این و آن و «نبودن استطاعت» مانع رفتن شاعر به مکه شده است. در شعر شماره یک مندرجه در بالا شاعر از «دیدن در کعبه» سخن بمیان آورده و آرزو دارد که یکبار دیگر هم باشد آنرا به‌بیند و از اینکه شاه او را از این سفر باز داشته متأسف است. در این شعر سخن از ندیدن و از آرزوی دیدن کعبه نیست بلکه شاعر میخواهد باز هم بزیارت کعبه نائل شود «و احرام و حج» و عمره را مثنی بر آورد» و از احتیاج مادی نیز سخن بمیان نیآمده است. در شعر شماره دو شاعر میخواهد بمکه برود و چون وجه‌ز ندارد از این‌رو باز هم به مقصد خود نائل نمیشود. سکونت در تبریز غم او را نزدوده میخواهد که «بارغم» را به ارزروم و ارمن در اندازد. ارمن برایش «مقصد» و ارزروم «مأمن» است. این حوادث با رویداد پیش از سفر اول مکه از لحاظی متشابه است. اما این تشابه ناشی از تواتر حوادث زندگی می‌باشد. باید در نظر داشت که شاعر در نوشتن اشعار منقول از «تحفة العراقین» نزدیک بسی سال داشت و در تحریر قصیده‌ای که ردیف «بر آورم» را دارد سن او به پنجاه رسیده بوده و این هنگام را «شامگاه عمر» میخواند:

دریای توبه‌کوکه درین شامگاه عمر
چون آفتاب غسل بدریا بر آورم

در نوشتن اشعار شماره دو مندرجه در بالا چنانکه از متن هم برمی‌آید شاعر در تبریز بوده و میخواسته بمکه برود در این اوان سن او به شصت رسیده است:

شد روز عمر زانسوی پیشین وروی نیست

کاین روز رفته باز بروزن درآورم

در قصیده‌ای که ردیف «بر آورم» را دارد درگیری شاعر «با جهان» است. با دور زمان است. قصد دارد ستایش و مدحتگری حکمداران را از هر جهت ترک کند. امیال و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی خود را به قلم آورده است. این احوال و روحیه وخواست شاعر مربوط بسال ۵۶۹-۵۷۰ است که میخواست «خدمت» و «مدارا» را ترک کند و بحج برود و به این نیت از شاه اجازه سفر میخواست و خواستش با مخالفت روبرو گردید و نهایت با سعی و میانجی‌گری اخستان و ملکه شروان بآرزویش رسید و این احوال و روحیه محصول آخرین سالهای مرحله دوم زندگی و اندیشه و خلاقه شاعر می‌باشد و در شکایت ایام و حسب حال و تخلص بمدح نبی اکرم و ذکر کعبه معظمه می‌نویسد:

نی‌نی من از خراس فلک بر گذشته‌ام

سر زانسوی فلک به تماشا برآورم

چون نای اگر گرفته دهان دارم جهان

این دم ز راه چشم همانا برآورم

ورساق من چو چنگک ببندد بده رسن

هم سر بساق عرش معلا برآورم

بسا روزگار ساخته رنگم بیوی آن

کامروز کار دولت فردا برآورم

جام بلور درختم روئین بدستم است

دست از دهان خم بمدارا برآورم

تا چند بهر صیقلی رفک چهره‌ها
 خود را برننگ آینه رعنا برآورم
 تا کی چو لوح نشره اطفال خویش را
 در زرد و سرخ حلیت زیبا برآورم
 شویم دهان حرص بهفتاد آب و خاک
 و آتش ز بادخانه احشا برآورم
 قرص جوین و خوش نمکی از سرشک چشم
 به زانکه دم بمیده دارا برآورم
 هم شوربای چشم نه سکه‌های چهره‌ها
 کاین شوربا بقیمت سکه‌ها برآورم
 ایات و مطالبی از این قصیده محتاج به تفسیر و شرح بیشتری است :

۱- سوگند خورده مادر طبعم که در نمانش
 از يك شکم دو گانه چو جوزا برآورم

خاقانی در نوشتن این قصیده میخواست به در حق حضرت محمد نعت دیگری هم بنویسد. آیا شاعر به یکی از اشعاری که همزمان و یا پیش از این قصیده نوشته و باشد که در دیوان هم آمده اشاره می‌کند و یا میخواست شعر دیگری هم در حق آن حضرت بنویسد. اگر مقصدش این آخری باشد باید گفت که او پس از ده سال این خواستش را بجای آورده و قصیده «در آورم» را نوشته و قصیده‌ای که ردیف «بر آورم» را دارد پیش از این قصیده سروده است :

۲- حراق‌وار در فتد آتش به بوقبیس
 ز آهی که چون شراره مجزا بر آورم

در این جا یادی از حوادث سال ۵۷۸ که در مکه و در کوه ابوقبیس اتفاق افتاد و خاقانی و ابن الاثیر از آن سخن بمیان آورده‌اند و ما در «نامه خاقانی به شهاب‌الدین شروانی . . .» برای نخستین بار از آن بحث کرده‌ایم نیست. در این جا لازم بذکر است که ابن جبیر در «رحله» از خرابه‌های قلعه امیر مکه که در این حوادث در کوه بوقبیس خراب شده بود گفت و گو کرده و او بسال ۵۷۸ همان خرابیها را بچشم خود دیده است. شمس‌الدین سامی در «قاموس‌الاعلام» از خرابه‌هایی که در سر کوه بوقبیس واقع است بحث می‌کند. در بیت بالا شاعر به تصورات افسانه‌ای وابسته با کوه ابوقبیس مکه تماس می‌کند. مؤلف «معجم‌البلدان» در این باره ملاحظات مبسوطی دارد. در قصیده «از قضا کردن سی ساله فرض و نبودن وجه‌ز برای رفتن بمکه و مانع شدن شاه» سخن رفته است. در این جا مقصد شاعر از «سی ساله فرض» نمایاندن کثرت دور آرزو می‌باشد. در پیش اهل نجوم «سی سال» - «نوبت زحلی» - «مبین» «دورتکامل» کمی همراه با تکامل کیفی می‌باشد. اجازه ندادن شاه و نداشتن وجه‌ز مربوط با حوادث دوران جوانی نبوده بلکه ترادف و تکرار حوادث زندگی بسالیان مختلف است. افاده «باز» که در این قصیده دوبار استعمال شده برهان بارزی بر ترادف و تکرار است و دلیل بر تحریر این قصیده پس از حج^۱ اول و پیش از حج^۲ دوم می‌باشد. در سال ۵۵۰ که او حج^۱ را بر خویش «فرض» میدانست سی ساله بود. حال می‌خواهد بگوید که در سی سالگی حج^۲ برایم فرض بود می‌خواستم این فرض سی ساله را «مثنا» - مکرر - کنم. متأسفانه باز هم با حوادث دوران سی سالگی روبرو گردیدم. با سفر دوم مکه و سکونت در «اوطان تبریز» مرحله سوم زندگی

و طرز اندیشه و عمل خاقانی شروع میشود. در این مرحله شاعر از درگاه حکمداران روی بر تافته حمایت «ملک‌ملايك آئين» را رد نمی‌کند. این همان «نتیجهٔ عمر» است که شاعر از ۵۰ سالگی آنرا بکار بست. نظامی گنجوی در این هنگام نزدیک بسی سال داشت و او نیز این نتیجه را تا آخر عمر بکار بسته و با شاعر بزرگ هم گام و همراه بوده است. قصیده‌ای که ردیف «درآورم» را دارد محصول این سالیانست.

در قصیدهٔ «درآورم» شاعر از درگاه ملوک روی برگردانیده و «از دور ناقصان» شاکي است. ترک مدح حکمداران و درگاه آنان کرده و این حال مبین احوال و روحیهٔ شاعر پس از حج دوم می‌باشد. شاعر در این سالها بیش از هر وقت دیگر بمسئلهٔ تکامل روحی و معنوی اهمیت بیشتر میداد. در هر دو شعر این طرز اندیشه و عمل بوضوح تمام بچشم می‌خورد:

مرد توکلم نزنم درگه ملوک

حاشا که شک به بخشش ذوالمن درآورم

گر دور ناقصان نخرد فضل من رواست

نقصی چرا بفضل مبرهن درآورم

گفتم بترک مدح سلاطین، مبین در آنک

بحر مبین به شعر مبین درآورم

کوشه طغان جود که من بهر اتمکی

پیشش زبان بگفتن سن سن درآورم

بهر دو نان ستایش دونان کنم؟ مباد

کاب گهر به سنگ خمهن درآورم

از قصیدهٔ «درآورم» بوضوح تمام معلومست که در نوشتن این اشعار

شاعر ساکن تبریز بوده و بروزگاری که بیشتر ایام سال را بسیر و سیاحت میگذرانیده بفکر سفر ارزروم و ارمن افتاده است. از طرز افادات دیگر شاعر هم مشهود است که او بعد از عودت از سفر دوم مکه طی سالهای سال در فکر رفتن به مکه بوده و در نامه‌ای که از تبریز به شروان و به ابخاز فرستاده بانحاء مختلف باین خواست خود اشاراتی دارد. در نامه‌ای که بعد از گذشتن «دو و یا سه سال» از «مفارقت» شروان به جلال‌الدوله حکمدار ابخاز فرستاده می‌نویسد: «خاصه که با خدای جل ذکره عهد و نذر کرده است که بعدالیهوم خدمت درگاه ملوک نورزد و از این نوبت بدارالامن مکه حقیهاالله بالعدل والمعالی بر آن نیت رفته بود که آنجا مقام سازد و بقیت عمر هم آنجا بگذراند. اما عارضه‌ای بعیداً عن نواب الحضرة العلیا حادث شد که بنده را بمدینه السلام بغداد بسبب معالجت بایست کردن و از آنجا بصقع تبریز بظهور شکلی عجیب تحویل افتاد و اکنون هم بر آن عزیمت است که سفر قدس و زیارت شام بر آورد و باز مکه شود ان شاءالله تعالی».

چنانکه در اشعار ذیل دیده میشود او در قصیدهٔ بر دیف «در آورم» بایهام و بوضوح تمام از بودن خود در تبریز و قصد سفر ارزروم و ارمن سخن بمیان آورده است:

- ۱- من نامه‌بر کبوتر را هم ز هم‌رهان
باز اوقتم که طبع بارزن در آورم
گر خاص قرب حق نشوم و انقم بدانک
رخت امان بخلد مزین در آورم
- ۲- تبریز غم فزود مرا آرزوم هست
کاین غم بازروم و بارمن در آورم

خوش مقصدیست ارمن رخوش مأمن از دروم
 من رخت دل بمقصد و مأمن در آورم
 چون مور ساز خانه باخلاط در کشم
 چون مرغ برگ دانه بارزن در آورم

در دیوان خاقانی چاپ مرحوم علی عبدالرسولی سر لوحهٔ این قصیده بدین قرار است: «هنگام حبس در عزلت و قناعت و تخلص بمدح حضرت ختمی مرتبت گوید». در کلیات دیوان خاقانی چاپ هندوستان سر لوحهٔ این قصیده بقرار ذیل می‌باشد: «بدان که این قصیده در خانهٔ حبس انشاد کرده است». هر دوی این سرلوحه‌ها درست نیست. چنان که در اشعار فوق دیده میشود شاعر در نوشتن این قصیده در تبریز بوده و در این شعر از کثرت سیروسیاحت و از «در نزدن درگه ملوک» صحبت میرود شکایت از «دور و دهر» است و مثل دوران اوایل شاعر از شکایت از این و از آن و از معاندین و مخالفین خبری نیست. تمام این حالات در چشم شاعر بیهوده است. مرد باید بادهر روبرو شود. در بیت ذیل شاعر از گذشتن عمر و از پیرمردی خود سخن بمیان می‌آورد و تمام اینها خاص و مخصوص دوران سکونت در تبریز می‌باشد:

شد روز عمر ز آنسوی پیشین و روی نیست

کاین روز رفته باز بر وزن در آورم

در این جا سخن از غربت و غریبی است و این بدو معنی می‌باشد:
 از يك طرف بمعنی واقعی کلمه است و از جانب دیگر شاعر در « دور
 ناقصان» خود را تنها و غریب می‌بیند:

عناقای مغربم بغریبی که بهر الف غم را چوزال زر به‌نشیمن در آورم

در قصیده از «زعفران چهره»، «از آمدن طوفان از تنور و چون زال بسته قفس بودن» سخن بمیان آمده اگر به متن شعر دقت شود این و دیگر افادات از این قسم دلیل بر درجس بودن شاعر نیست. آرزوی شاعر در این جا «آزاد شدن از دست غم» بمعنی اجتماعی است نه از زندان این و آن. این طلب و آرزوی شاعر از نقطه نظر اجتماعی و تکامل فکری دارای اهمیت خاصی است. غم او ناشی از ناعدالتی‌های اجتماعی و سیاسی می‌باشد «دنیا و دوران» خواهی نخواهی در چشم او به «غم نشان» تبدیل شده و غم او از حبس معنوی است و دوران و دور ناقصان او را باین زندان انداخته است و بدین جهت با دور زمان در اختلاف و کشمکش است و رزم و مجادله آشتی ناپذیر و پی‌گیر با بدیها و زشتی‌های عصر دارد و پیوند ناگسستنی با نیکی و زیبایی جهانی:

از چنگک غم خلاص تمنی کنم زهر کافغان بنای حلق چو ارغن در آورم
چون زال بسته قفسم نوحه زان کنم تا رحمتی بخاطر بهمن در آورم

متن بعضی از ابیات هر دو قصیده در طول تاریخ دچار تحریفاتی هم شده است که باید در نظر گرفته شود و شاید دیر و یا زود اسناد و مدارک دیگری بدست آید و تمام این‌ها بطور همه جانبه مورد بررسی قرار گیرد.

درباره شخصیت مخاطب خاقانی در مکتوبی که با سفر ارجیش مربوط است و در روی نوشته‌هایی که محصول سفر ارمن شاعر می‌باشد تا بحال تحقیقاتی بعمل نیامده است. آقای محمد روشن ضمن گفتگو از مخاطب نامه‌ای که خاقانی به بیلقان نوشته شمس الدین بیلقانی و شمس الدین رئیس ارجیش را یکی احتمال کرده می‌نویسد: «آیا این شمس الدین

همانست که رئیس ارجیش بوده است و خاقانی وقتی به پیشگاه او رفته و نعمت بسیار یافته؟ مؤلف مذکور در مندرجات کتاب «منشآت خاقانی» مخاطب خاقانی را رشیدالدین تعیین کرده و دربارهٔ مشخصات مخاطب نامه و مندرجات آن اظهار نظر نکرده و یکی بودن رشیدالدین و شمس‌الدین محمود را از نظر دور داشته است. خاقانی ضمن بحث از شخصیت مخاطب نامه او را همراه با عناوین دیگرش «فخر خراسان» خوانده با القاب رشیدالدین و حمیدالدوله و شمس‌الدین باو مراجعت کرده است. در اشعار از رشیدالدین و حمیدالدوله سخنی بمیان نیاورده و در سرلوحه اشعار مربوط به سفر ارجیش اغلب سخن از شمس‌الدین محمود بن علی می‌باشد. در متن قصیده‌ای که به رئیس ارجیش اتحاف کرده او را بلقب شمس‌الدین ستوده است. بی‌گمان لقب شمس‌الدین با اسم ممدوح شاعر که محمود بوده مربوط می‌باشد و این با مراسم و قواعد دادن و گرفتن و برداشتن لقب در طی قرون وسطی هم آهنگ بوده و ناشی از این قواعد می‌باشد. در نوشته‌های دیگر شاعر از حمیدالدوله و رشیدالدین سخنی بمیان نیامده و در قصیده‌ای که بردیف «سخاش» نوشته ابیات ذیل جلب توجه میکند:

در هیچ چار شهر خراسان مکرمت

کس پنج نوبه نازده چون سنجر سخاش

بگذار استعارت آنجا که راستی است

ارمن کند نظیر خراسان خور سخاش

چنانکه دیده میشود در ابیات اشاره صریحی که حاکی از وابستگی شمس‌الدین محمود بن علی بخراسان باشد نیست و افاده «استعارت» شاعر در بیت بالا مقصد خاقانی را بروشنی تمام میرساند: شمس‌الدین محمود بن

علی چون خور که خراسان را زیبا و آبادان نموده بارمن می‌تابد . . . در کلیات آثار خاقانی از هفت رشیدالدین سخن بمیان آمده است :

۱- رشیدالدین محمود طبیب .

۲- رشیدالدین وطواط که علایق دوستی او با شاعر در نوشته

دیگری مورد بررسی است .

۳- رشیدالدین موسیقی شناس مشهور قرن دوازدهم که دوست

خاقانی و اهل اصفهان بوده و آقای رازانی در کتابی که راجع به تاریخ موسیقی نوشته برای اولین بار باستناد اشعار تازه بدست آمده شاعر از شخصیت او گفتگو کرده است .

۴- رشیدالدین پسر خاقانی که شاید پدرش اسم او را از نام یکی

از دوستانش گرفته و برای بزرگداشت و ابدی کردن خاطره این دوستی و وداد نام پسرش را رشید گذاشته و این مراسم حالا هم در آذربایجان شوروی بقوت تمام مرسومست .

۵- امیر اسدبن خلباشی که گویا القاب رشیدالدین و اسدالدین را

داشته و خاقانی در «مرثیه امیر عالم اجل رشیدالدین اسدشروانی» قصیده‌ای دارد و گویا خاقانی او را در قطعه‌ای «نظام دولت بهرامیان رشیدالدین» خوانده ؛ به نظر آقای محمد روشن « احتمالاً مراد خاقانی از مصرع :

«نظام دولت بهرامیان رشیدالدین» رشیدالدین محمودالطیب است». متن

نوشته خاقانی که مربوط به رشیدالدین محمود طبیب می‌باشد در دست

است و لحن سخن شاعر در این دو نوشته قابل قیاس نمی‌باشد : «خواجه

حکیم فاضل رشیدالدین مجدالحکماء شرف الشروان محمودالطیب

اسعدالله جده و ابد مجده سلام و دعایی که نتیجه خلاص و اخلاص است

قبول فرماید اگر وقتی بشکسته دلی جز تسلیت نامه فرستادی گویی جناب شرفش را چه زیان رسیدی . عذر ارتعاش دست آرد ای آزاد مرد فدیناک بالنفس والروح چون در کمال فصل الشباب و رونق چهل سالگی مرتعش باشد بهشتاد سالگی چه خواهد کرد». چنانکه دیده میشود رشیدالدین محمود طبیبی بوده و مقام و نفوذی در دستگاه دولت بهرامیان شروان نداشته که خاقانی او را « نظام دولت بهرامیان » بنامد . بی‌گمان چنین عنوانی مخصوص مقام شامخی چون امیر اسدالدین بن خلباشی که از شخصیت ممتاز و مناسبات دوستی و سیاسی او با خاقانی و وجه تسمیه اسم پدرش به خلباشی که در «منشآت خاقانی» جلو آن علامت سؤال گذشته‌اند در نوشته دیگری بطور مبسوط سخن رفته و از شمس‌الدین محمود طبیب نیز خواهی نخواستی سخن بمیان آمده است .

عـ خاقانی در «تحفة العراقرین» ضمن بحث از دوستان نزدیک و جانی خود از قدوة‌المشایخ رشیدالدین ابوبکر نام می‌برد . او از نسل ابوسعید ابوالخیر بوده و با خاقانی روابط دوستی نزدیک داشته و شاعر او راستوده است:

یار یست مرا درین کهن دین	از تخمه بوسعید ابوالخیر
طبعش همه مکر مات بی مکر	صدیق سخن رشید ابوبکر
طاهر بصفه چو گوهر خویش	عالی بنسب چو اختر خویش
دانم که بدین سه بیت فاخر	بر هر دو جهان شوم مفاخر
کاندر حق همدم سراعی	بیت الشرف است بیت داعی

از شخصیت و از زندگی نامه رشیدالدین ابوبکر دوست و ممدوح خاقانی بیشتر از این آگهی در دست نیست . در آذربایجان در طی قرون وسطی از اولاد شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی معروف خراسانی علمای

شاخص و بنامی بوده‌اند و نسل ابوسعید ابوالخیر در آن روزگار در آذربایجان حرمت و احترام شایانی داشته است. مزار یکی از علمای سرشناس قرون وسطائی اوردباد که از نسل ابوسعید ابوالخیر خراسانی بوده در آن ولایت حالا هم معروفست. نرگس خانم محمدزاده متخصص صنایع مستظرفه قرون وسطائی آذربایجان شوروی چهارده سال پیش این جانب را با استامیائز نوشته قبر مذکور آشنا نمود و در نوشتن این مقال متن نوشته قبر مذکور را با گشاده روئی و مهربانی که مخصوص ایشان است در دسترس این جانب گذاشت: « هذا قبر الشيخ الاسلام مرشد الانام قدوة المشايخ المحققين تاج الدنيا والدين علي المشتمر شيخ ابوسعيد وكان من بطن السابع من اولاد الشيخ بوسعيد ابوالخير الخراساني » .

در نوشته خاقانی اشاره صریحی که دال بر منسوبیت رشیدالدین ابوبکر به نسل شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور خراسانی باشد نیست و بطور قطع نمی‌توان گفت که مقصد شاعر از این نوشته ابوسعید ابوالخیر خراسانی است. شانزده سال پیش در یکی از کتابخانه‌های مشهور اروپا بدقت دست نویسی که بخط شکسته نستعلیق و بدست میرزاقلی ناظرزاده در اواخر قرن نوزدهم میلادی نوشته شده تصادف کردم و از صفحه چهارم همان کتاب معلوم شد که رضاقلی ناظرزاده مؤلف و کاتب این دست نویس می‌باشد. مؤلف مذکور ضمن بحث از ائمه‌زادگان و اولیاء و مشایخی که در ولایت بادکوبه مدفون گشته‌اند می‌نویسد: « پنجم زبده المحققین افضل المشايخ المتسبحرين (۴) شیخ ابوسعید ابوالخیر که مضجع مبارکش یکورس بعید از قلعه بادکوبه در طرف شمالی در بلندی صومعه دارد در جوارش مسجدی و در اطرافش قبله مسلمین و مشایخ گلی از نسل آن

مرحوم الحال در بادکوبه موجود و زیارتگاه و قریبانگاه این ولایت است». از این جا معلوم میشود که این ابوسعید ابوالخیر که مدفون در باکوی شروان است بغیر از ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور خراسانی است که در خراسان مدفونست و شاید مقصد شاعر از «ابوسعید ابوالخیر» در تحفة العراقرین همان ابوسعید ابوالخیر است که در باکو مدفونست و بگفته پیر مردان باکو در طی قرون متمادی به ابدال ابوسعید ابوالخیر معروف بوده و میرزا رضا قلی مذکور در نوشته خود از مزار و مسجد آن بحث کرده و من خود مزار را دیده‌ام.

چندی پیش در حین صحبت با یکی از پیر مردان دانشمند بنام میرزا محمد آقا علی زاده بر اینم معلوم شد که تریه و صومعه و مدرسه ابوسعید ابوالخیر ابدال تا اواخر قرن نوزدهم رونق تمام داشته به نحوی که طلاب علوم دینی از ترکستان آمده و در آنجا تحصیل میکردند و گفته خاقانی نیز قدمت آنرا میرساند. در اوایل قرن بیستم این بناها از طرف یکی از خانمهای نیکوکار شهر باکو باسم نبات خانم دختر خواجه بیگ که خود در پهلوی در ورودی مسجد در سمت راست مدفونست تبدیل به مسجد بزرگ باکو بنام «پیر مسجدی» شده و این مسجد در نوع خود از حیث ساختمان بی نظیر و بمهندسی یکی از مهندسین آذربایجان ساخته شده است. مزار ابوسعید ابوالخیر ابدال را که مسجد بنام او می باشد در قسمت تجماتی مسجد محفوظ نگهداشته و با قبور دیگر حیاط مسجد که اغلب مزارات سرشناسان و دانشمندان شهر بوده اند معمور بوده است. مزار ابوسعید ابوالخیر ابدال حالا هم نزد متدینین مورد احترام می باشد. درب مزار ابوسعید ابوالخیر ابدال به سمت جنوبی حیاط مسجد پیر باز

میشود. مدرسه و صومعه ابوسعید در قرون گذشته دارای موقوفاتی در شبانی و در دیگر نقاط بوده و تمام اینها در نوشته دیگری مورد بررسی است. به هر حال نباید راه احتمالات دیگر را نیز بست: شاید دوست خاقانی رشیدالدین ابوبکر از نسل ابوسعید ابوالخیر ابدال باکویی بوده که در باکو مدفونست و باشد که مقصد از هر دو ابوسعید یکی باشد. زیرا توده مردم برای بزرگداشت افتخارات خود تمام مملکت را جایگاه و مقام و منشأ مردان نامور بحساب می‌آورند و بآن می‌بالند. از قرون و اعصار گذشته تا بحال تودماً مردم برای بزرگداشت خاطره بزرگان قوم فر او ان باحداث اینگونه مزارات افتخاری و جایگاههای خاطره‌ای پرداخته‌اند. بهر حال هر چه باشد مخاطب خاقانی در نامه به شمس‌الدین محمود بن علی که خاقانی او را «مفخر خراسان» خوانده و با القابی چون رشیدالدین و حمیدالدوله ملقب ساخته ارتباطی با رشیدالدین ابوبکر دوست خاقانی که اسمش در «تحفة العراقین» آمده ندارد. سطور بالا برای بررسی نوشته خاقانی راجع به شخصیت رشیدالدین ابوبکر دارای اهمیت باشد و تا بحال در این باره مطالبی اظهار نشده است.

۷- قلمرو ارمنشاهان - ارجیش و اخلاط در طول قرون متمادی

از نزدیک با محیط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آذربایجان مخلوط و مانوس بوده و ارمنشاهان این ناحیه نیز از حیات سیاسی این سامان متأثر بوده و در ثغور آذربایجان آن روزه قرار داشتند و امیران دنباله نیز در این دیار متنفذ بوده‌اند. بگفته مؤلف تاریخ الفی شمس‌الملک دنبلی قلعه ارجیش را در سنه پانصدویست و دو فتح کرده است ... با این همه افاده «مفخر خراسان» و «ناسخ آل برمک» خاقانی در این نامه و بیت ذیل

که در آن از «جعفر» سخن بمیان آمده دلیل بردنبلی بودن شمس‌الدین محمود بن علی نیست :

هر ناخنش معن و هر انگشت جعفریست

من معن جود چون نهم و جعفر سخاش

دنبلیان آذربایجان اصل و تبار خود را بیشتر به بلخ و بامیان و به اخشیدیان می‌بندند. این مدّعاء ایشان بانحاء مختلف در تواریخ دنبله و در ضمن «تاریخ کاشان» ضمن بحث از خانواده ضرابیه‌های دنبلی کم و بیش منعکس می‌باشد. «مفخر خراسان» و «ناسخ آل برمک» در این جا با لقب ممدوح که شمس‌الدین می‌باشد مر بوط است شاعر میخواهد بگوید که خراسان بیاری خورشید به این پایه از آبادی رسیده و ممدوح من چون تابنده خورشیدی در بالای سر ارمن قرار دارد و این دیار را مثل خراسان خواهد نمود.

چنانکه از نوشته‌های خاقانی برمیآید شمس‌الدین محمود بن علی صدر و رئیس شهر ارجیش بوده و خاقانی او را با عناوینی چون «ملک رؤسا»، «مقتدی صدور و غیاث‌الجمهور و صدر ارمن» می‌ستاید. شمس‌الدین دستی سخنی داشته به موازین اخوت و فتوت دل بسته بوده و شاعر او را «شاه طغان فتوت» و «سیدالاسخیا» خوانده است. در این نامه خاقانی ضمن تصویر وابستگی و دوستی خود با شمس‌الدین محمود بن علی برای اینکه از چگونگی روابط و داد خود با صدر ارجیش تصویری بدست دهد از تاریخ ملل شرق و از زندگینامه بزرگان و سرشناسان آن و فضل آنان نسبت به شعرا و ادیبان یادآوریهائی میکند تا بشمس‌الدین محمود بن علی میرسد يك بيت از قصیده مذکور در فوق را که به پاس آبادی و سخای

شمس الدین نوشته شاهد میآورد . چنانکه از مضمون نامه برمیآید این قصیده را خاقانی چندی بعد از سفر ارجیش و پیش از تحریر این نامه نوشته و بقول خودش «بعوض نوبر سخاش بخدمت صدر نوبر فرستاده است» باشد که این قصیده را همراه این نامه بصدر فرستاده است .

محمد عوفی سمرقندی ضمن بحث از احسان و ایادی خاقانی نوشته است که : «فیض انعام او عام بودی وجود جواد او بدوست و دشمن برسیدی و آفریدگار سجانده و تعالی صیت او را برباد سبقت داده بود و همت بلند او را وسیلت ثروت و نعمت او ساخته » . چنانکه از دیوان و مکاتباتش مشهود است او به چند تن از دانشمندان و هم قلمان بنام و به شاخصین عصر خود هدایای گرانبهایی فرستاده و بشمس الدین بیلقانی و به عین الدین زنجانی و به کافی الدین شروانی و دیگران هدایایی که لایق شأن آنان بوده تقدیم داشته و در جزء این هدایا ملبوس دانشمندان و دستار و اسب همراه بوده است . شاعر در مقابل هر چیز و یا هدیه‌ای که به او تقدیم داشته‌اند هدیه و ارمغانهای لایق به شأن خود فرستاده است . چنانکه از مندرجات نامه برمیآید این مکتوب را خاقانی چند روزی بعد از مفارقت از خدمت شمس الدین محمود همراه با هدایایی بخدمت رئیس شهر ارجیش فرستاده و بقول خودش «به نوبر با نوبر» جواب داده و گویا در این اوان نقاهتی هم داشته است : «مع هذا حقیقتست که حاسه سمع را حصه زیارت رسیدست چه خلعت فضااض از خاطر فیاض به وقت انشاء و انشاد مدایح فایح که مجلس شریف فرمودست از درون سمع پوشیده آمده است» . متمنی است که شمس الدین ملبوس مختصری را که عبارت از عقامه سفید و لباس سیاه که مخصوص دانشمندان است و شاعر چون هدیه‌ای برایش

فرستاده قبول کند : « ملبوس مختصر کی کهتر بفرستد بیوشیدن آنرا گرامی کند و بزرگ گرداند ... از سر کلال خاطر و کلول ناظر و اختلال دماغ و ارتعاش دست این تحیث تحریر افتاد و به عین‌الرضا نکرد نه به عین‌السخط .

اولیاء چلبی و کاتب چلبی در آثار خود از چشمه بزرگ آب گرم و بیلاقات ناحیه ارجیش بطور مبسوط بحث کرده‌اند . اولیاء چلبی از چشمه بزرگ آب گرم که از دل سنگ عظیمی برخیزد و بحوض بزرگ احدائی ریزد صحبت میکند و به تفصیلات پرداخته می‌نویسد: « و دردهانه این سنگ از اعصار قدیمه برسم قدیم بمهارت سرشیری تراشیده‌اند و آب عظیمی که از دل سنگ برخیزد از دهان آن بحوض جاری میشود. این نوشته اولیاء چلبی گفته‌های خاقانی را در حق حوض آب که در دولت سرای خاقان شروان بوده بخاطر می‌اندازد :

عجب نیست کز کام شیر فسرده	همی آب ریزد بایوانت اندر
عجب آنکه خون ریزد از زخم تیغت	بمیدان در از کام شیران جانور
بکیتی کسی دید هیچ ازدهائی	که از کام شیری برون آورد سر
تو گوئی اسد خورد رأس ذنب را	گوارنده نامد بر آوردش از بر
تو بحری و حوضی میان سرایت	چو اندر میان فلک چشمه خور
بدین بحر حوض جنان شد نظاره	در این حوض حوت فلک شد مجاور
مر این حوض را نیل خوانده است گردون	که موسی و خضر اندر اوشد شناور

مؤلف مذکور پس از تصویر همه جانبه چشمه آب گرم و منافع آن و زیباییهای کوه تاریخی ارجیش می‌نویسد: « این جاها نزهت‌گاه اهالی ارجیش و تبلیس و کردستان است ». از نوشته خاقانی چنین برمیآید که

در روزهای نگارش نامه شمس‌الدین محمود بن علی بچشمه آب گرم ارجیش و یا قیصریه که نزدیک ارجیش است رفته بوده و شاید در متن نامه بجای «فلان ناحیت» کلمه قیصریه و یا کلمه دیاوین که اسم دیگر همان ناحیه است مرقوم بوده و کاتب در روی نویسی از متن این کلمه را با افاده «فلان ناحیت» عوض کرده است. باید در نظر داشت که متن نامه‌های خاقانی در طول قرون متمادی در مجموعه‌های منشآت چون نمونه‌ای برای نگارش نقل میشده و روی نویس کنندگان این نوشته‌ها از روی مقصدی که داشته‌اند به نقل دقیق و همه جانبه متن این نامه‌ها دقت کافی مبذول نداشته‌اند و در تحریر متن بعضی از این نامه‌ها بجای اسامی اشخاص و نواحی به نوشتن «فلان ناحیت» و «فلان شخص» اکتفاء کرده و اصل نوشته را از قلم انداخته‌اند. در حواشی «روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب» که در این اواخر از طرف مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران وابسته بدانشکده ادبیات تبریز و بسعی آقای میرودود سیدیونسی رئیس کتابخانه ملی تبریز انتشار یافته درباره چشمه آب گرم و زهت گاه‌های قیصریه که نزدیک ارجیش است سطور ذیل مرقومست: «قیصریه آثار قدیمی و معدنی و زهت گاه‌های زیبا و فراوانی دارد. در دامنه کوه زیبای ارجیش قرار گرفته است». چنانکه گفته شد شمس‌الدین بچشمه «آب گرم» این ناحیت رفته بوده و در تحریر این نامه شاعر خبر عودت او را شنیده و مکتوب را توسط بهاء‌الدین نامی که خاقانی او را با افادات گرانقدری چون «عالم کافی محترم»، «جمال‌الاسلام و مجد الافاضل» تقدیم میکنند و به شمس‌الدین محمود رئیس ارجیش فرستاده است: «از افواه الناس شنوده آمد که مجلس شریف که دریای متوج است به جواهر معانی به فلان ناحیت که چشمه آب گرم

است خرامیده است . این ساعت خبر دادند که مجلس شریف بمبارکی عود فرموده است . . . عالم کافی محترم بهاء‌الدین . . . تمهید عذر خواهد چه صورت حال را شاهد و مشاهد است» .

خاقانی تمام این خواستها و حوادث را با عبارات ایهام‌دار که بیشتر به اعتقاد مردم آن زمان راجع بایام زمان و بمبارکی و به نحوست آن مستند است نوشته و مطالب را ما بین ایهامات و کنایات ادبی افاده کرده است . این نامه یکی از نوشته‌های بسیار مغلط و پیچیده و بدیع خاقانی است . مدلول آن احاطه کامل و همه جانبه شاعر را به تاریخ و تاریخ ادبیات و فلسفه و فرهنگ عامیانه بخوبی میرساند. نامه آگاهیهای پرارزشی راجع بخلاقه و زندگی‌نامه شخصیت های بنام علمی و ادبی شرق نزدیک بدست میدهد. چنانکه دیده شد این نامه برای بررسی علایق خاقانی با محیط علمی و ادبی و سیاسی آسیای صغیر دارای اهمیت خاصی است - محیط پر جنب و جوش فلسفی و شاعرانه‌ای که جلال‌الدین رومی وجد شاعرانه خود را مدیون آن بوده و در آثارش از آن سخن بمیان آورده است. در اشعاری که در این نوشته به نحوی از انحاء از آنها سخن بمیان آمده درباره فرهنگ عامیانه آذربایجان و آداب و اعتقادات و رسوم تاریخی آگاهیهای پرارزشی وجود دارد .

اینک متن نامه خاقانی که به شمس‌الدین محمود بن علی رئیس و صدر شهر ارجیش نوشته شده تقدیم خوانندگان محترم میشود. درمواردی که به نحوی از انحاء بدرستی متن شبهه‌ای بود مطالب و کلمات در بین هالین و اصلاحات قیاسی مابین علامت [] گذاشته شد :

«عدتی فضل الله تعالی ، حسان العجم الحقایقی ،

یمنین الله که یمن حضور مجلس شریف امیر عالم محقق
 بارع مدقق محترم مکرم اعزّ میجتل محجل رشیدالدین عزیز
 الاسلام حمیدالدوله مفیدالحضرة صفوة السلاطین بهجة الملوک
 العادلین واسطة الافاضل نافعة الامائل اعجوبة الایام تاج نوابغ
 الکلام انسان العین بل عین الانسان فخر خراسان لازالت مختلفات
 اوقاته مزیئة و مؤتلفات حالاته مرضیة من کهر را بیهین رغایب
 وغرایب و مهین نفایس وغنایم است از فتوح سفر هما یون سیما
 که سیماء جلساء الله دارد و خاصه که خاصه عشقاء الرحمن
 شده است در زمان زلفت و اوان الفت موسم مدحت و منجم
 منحت ومیقاتگاه اکرام ومناجاتگاه کرام حریم عزّ ولی نعمت
 من خادم ومراعی من راعی مجلس اسمی امیر رئیس اجلّ اعدل
 صدر مطاع اکمل عالم ابرع سید وهاب (سیمدع) [سمدع]
 منعم منفق سخی متصدّر متصدّق اریحی مکرم موقر معظم مظفر
 شمس الدولة والدين شهاب الاسلام والمسلمین قوام الدولة القرّاء
 نظام الحضرة الشّما عدة المقسطین عمدة اعظم السلاطین ملک
 رؤساء البلاد سید اسخياء العباد افضل الخافقین افضل المشرقین
 اعدل المغربین مقتدی الصدور غیاث الجمهور ملاذالثغور مولی
 الکفافة مولی العفاة حاتم العجم نعمان العالم بکر الفلک (باسخ)
 [ناسخ] آل برمک ذوالکفایتین کنز السعادتین صدر ارمن بل
 مفخر ایران مهجین کرماء الزمان عنصر المکارم فلک المعالی
 چنانک در احیاء مکالم برهان عیسوی می نماید در اظهار معالی

صاحب‌ید بیضاء موسوی بادو بحکم آن که مجلس شریف رشیدالدینی اناله‌الله مزایا الشرف با صورت سعادت از ارحام زمان توأمان آمده است او اعزّه‌الله و دولت فرخ خواجه ناش‌اند در خدمت این شاه طغان فتوت مجلس اسمی شمس‌الدینی دام اشراق انواره علی رغم الحسود و الکلاب تنبح الاسود در استغناء معاش و انعاش مکرّمات ان‌عاش الحسوداومات. اماذات مجلس رشیدالدینی کی مغبوط و محسود اکابر و اکرام عهد است در ظلال انعام چنین صدری که صدور عالم استکمال مکارم از ذات مکرّمش کنند من‌کهنتر را بدان ماند کی حسان ثابت مؤید روح‌القدس بر عقبه جلال مصطفوی علیه صلوات الرحمن یا کعب مدحت خوان با تشریف برد یمنی هم در آن حضرت سیادت یا ابولیلی جعدی با تبجیل دعا لافض‌الله‌فاک هم در آن معرس سعادت و لبید عامری در کهن کرامت و امامت عمری و طرفه بن‌العبد در ایوان منادمت ملک عمرو بن هند و نابغه ذبیانی در دارنعم پیشگاه بوقاموس نعمان بن‌المنذر و زهیر بن ابی سلمی در کنف همّت هر مزین سنان و ابوداود حاذق حذاقی در حسن جوار کعب بن مامه الایادی که با سرایادی بود و مجلی سخنان او ایل سبحان و ایل در ظلّ و ظلّ سبحان و ابل طلحة طلحات الخزاعی کی راعی و مراعی سادات بود و فرزدق تحت شعاع قرّ و احتشام هشام و سید بلغا بلفرج بیغا در جناح جاه سیف‌الدوله پادشاه شام و حسن بن هانی در مجلس انس امین ابن‌الرشید و بحتری در جناب مکرمت فتح بن خاقانی و ابوتمام ذروه فضل مالک طوق اگر چه مالک طوق در جنب

همت چنین صدری مملوک طوقدار تواند بود (نعمروار فارسی زیاران) [نعم و از فارسی زبانان] ملوک ستای رودکی در قباب جلال رضی سامانی امیر خراسانی و خسروی در عمده فضایل ورکن فواصل ابوالفضل (بوالعمی) [بلعمی] و منطقی در دارالکفاة صدر کریم صاحب بن عبّاد و عسجدی در رکاب دولت بخش شاه ختلان و فرخی در ظلّ ظلیل ملک سیستان و عنصری تحت رایت سلطان سلیمان نگین محمود سبکتکین مع ما کی همت یمین الدوله محمود غزنین که عرنین ایام بود یمین الله و ایم الله کی مکرمت این صدر محمود نام را ایاز عبودیت شاید که باشد اما بر زبان من کهتر زین صیغت و صنعت درست :

محمود بن علی است چو محمود و چون علی

من هم ایاز جودش و هم قنبر سخاش

و این مدت را هر آینه نظیر واخوات است کی باظهار آن مجلس اسمی شمس الدینی اگر چه شمس وار به اریحیت فایض مفیض و لطف سجیت مستفیض منقطع القرین و عدیم المثل است بر اقران و امثال و امثال معن یمن و سیف ذوالیزن مباحات تواند کرد والسلام .

حاصل ارادت ازین ایرادات آنست کی درین اتفاق دولت

نایوسان کی من کهتر چنان عطاردی منطبق را (ار) [کی] منطبق از اصم شناسد و منطقه جوزا بند دواة سازد در سایه حضرت چنین آفتابی کی به عزت داراء مشرق و به غرت عنقاء مغرب است و سرآمده کریمان مشرق و مغرب بر مغافسه بیافتم .

چنانکه الیاس بعد الیاس جرعه ریزه آب حیوان در خدمت خضر یافت یا یوشع در صحبت و مشایعت موسی علیه‌السلام بنخضر باز رسید همان مثال نمودگی فاقه زده معیل بکنز آبریز باز خورد یازهر تافته سلیمان تریاق عزیز دریاود یا نظرت رسیده مصروع حرز حریز احراز کند هم ثقبه سمع را رموز سمع‌الکیان ادخار کردم باتیام جواهر وهم لعبة‌العین را عین‌الشمس گردانیدم بانوار زواهر چی حاسه سمع از جوار الطف ثناء لطیف اکتساب کرد وقوت باصره از جوار اشرف رواء شریف قبله ساخت اما نصیب سمع گذرگاه راس مال خاطر نور پرورد کامل‌تر آمد چه دامن دامن در در ریایی بل دراری سمایی کی گریبان ابکار بهشت را از آن غبطت آید یافته بود حقیقت است که حاسه سمع از سه حجره بام دماغ گنجینه است کی درش از بیرون گشاده داشته‌اند و پرده برداشته چی پرده گنجینه زود تاریک شود و نداء ربانی بواسطه وحی بر در سمع گذرد نشاید کی در وحی خانه را پرده تاریک گردد چون می‌شاید که گنجینه سمع را گنج خانه عبارات سحر آمیز گرداند چندانکه هم قرآن اکسیر قارون شود چی زبان دارد اگر حاسه بصر را از نور مشاهده مشاھرہ باز نگیرد چه باصره آندو قسمت منشعب شود دو دیدبان آفرینش‌اند بر هشت پنجره بینش . بر قلعه قلعه نفسانی نظاره کند خیزان زمینی و تیز روان آسمانی شده و جوارگاه فانظروا الی آثار رحمة‌الله گشته و بکلید نظر در خزاین محسوسات باز گشاده و بجاسوس استدلال پیکر هر موجودی چنانکه هست بی‌پرده دیده و راهبری

صاحب برید عقل شناسا کرده اما در میان دو پرده موقوف مانده تا پرده دار قوت ارادی به سبب یقظت و منام گاه پرده بردارد گاه فروگذارد چنین دو نازنین جهان بین هم بی قسط اکمل شاید گذاشت چی گنجینه نشین چون ظلمت سایه باشد در قعر چاه و دیدبان چون طلعت آفتاب بود بر طلیعه کسار و نیز قسام مکرمات و وهاب حیوة میان کافر و مسلم و مضیء و مظلم هیچ تمیز روا ندارد (ومیزبان می ریان نیست) [ومیزبان را می زیان نیست] کی مایده نعم و عایده کرم مختلف فرماید آلا برعموم بل رنگ باید نهاد بل که بیگانگان را یگانگان نوال و نواله زیادت فرمود و این نیست از جواز قدس ربوبیت باید آموخت که روزی بکارفران اضعاف می رساند کی بمؤمنان، شعر: (جای شش بیت خالی است).

مع هذا حقیقت است که حاسه سمع را حصه زیادت رسیدست چه خلعت فضفاض از خاطر فیاض بوقت انشا و انشاد مدایح فایح که مجلس شریف فرمودست از درون سمع پوشیده آمده است:

کان پیران کاسمان سروشنند

خرقه ز درون (مرد) [نفس] پوشند

حاسه بصر نیز متمنی چنین تشریفی می باشد و صورت بر آمدن این تمنی چنان در انداخته بودم که مجلس شریف خصه الله بنیل السعادات کرم فرماید مکرما و ملبوس مختصر کی کهتر بفرستد پیوشیدن آنرا گرامی کند و بزرگ گرداند

تا چنانکه از بطانۀ معنی خیر یافته است از نظاره صورت نیز اثر یافته باشد و باندازه آنکه شعار باطن خلّت اوست دثار ظاهر در خدمت او باشد و ذات شریف کی نور مجسم است و لطف مشخص تجشّم فرماید و بردیده کهنتر تجلّی کند تا دیده همان خیال کی سطح آینه از پیکر تمام آفرینش پذیرد از نور جمالش حاصل گرداند و همان پرتو که صفو آب از عکس آفتاب جذب کند از صفاء ذات شریفش دریاورد اما چون خواستم کی این مختصر ملبوس بفرستم تا بذات مجلس شریف مشرف شود چه نجاشی حبش کی بحضرت مصطفی علیه افضل الصلوات قباء دینا هدیه فرستد غرض آن باشد کی به قبول مصطفی خلعت شرف در خویشتن پوشد و قبا از قران دیگر منسوجات بطراز تمکین مشرف گردد در وقت خبر دادند کی قمر باسد است نان سرد سیمین در دهان شیر گرم است جامه نو نشاید پوشید کی آفتاب تولّد کند آری نان و جامه دورکن حیوة اندو دوهمشیره زندگانی نان و جامه بهم کوبند چون نان در مجلس ناجنس اسیر باشد جامه را در مجلس امن جلوه کردن معنی ندارد اگر چه اصحاب نجوم بر دیگر معانی هجوم کرده اند و استنباط و اصطلاح ایشان دیگر است اما مرا در قوت مخیله می آید کی چرا باسد جامه پوشیدن اختیار نداشته اند همانا علت آنست کی اسد بقدر هیأت خویش چون دیگر اشکال سریری در اجزاء آفرینش مؤثر است و خداوند سرخیل کواکب است عربان پیکری کی هیچ پوشش ندارد حسدش آید کی اشخاص خاکیان جامه پوشند و

شاه افلاکیان برهنه ماند و بال انگیزد چه عجب که شیر خداوند
خویش کی دوست دارد شاید کی متخلق شود باخلاق سگ کی
با همه جوهر سبعیت به الف اهلّیت و حسن اطاعت در وفاء
خداوند خویش جان در باز دوازده مائده خاص سلیمانی باستخوانی
کی پری و همای خورند راضی گردد و کلیمم باسط ذراعیه بالوصید:
کو خرابات کھف شیر دلان

تا سگ آستان نشین باشم

نی نی آن جمع هفت مردان اند

من که باشم کی (همنشین) [هشتمین] باشم

از کجا بکجا رسیدم حدیث قلب الاسد و عین الشمس
می گفتم آری چندین هزار سال است کی ذات خورشید بافنده حورتن
است کی تار زرین تند و زربفت بافد. صبحگاه افق را قبای زدن نجی
درپوشد و بامداد کوه را کلاه زرکش بر سر نهد و چاشتگاه عتّابی
ملمع به قوس قرح بخشد و نماز پیشین چادر شابوری بر سر هوا
افکند و شبانگاه نسیج شابوری کرته کوهسار سازد و وقت شفق
مشطبی صرح اوره ازرق آسمان کند و توزی نامعلم دواج ماه
گرداند این همه کسوتها را فاخر بجمادات میدهد و او عریان بالله
که عجیبت، شعر:

چو درویشی بدرویشان نظر به کن کی قرص خور

به عریانان دهد زربفت چون بینند عریانش

القصة چون سه روز نوبت اسد درگذشت از افواہ الناس

شنوده آمد کی مجلس شریف کی دریا متوج است بجواهر معانی

بفلان ناحیت کی چشمهٔ آب گرم است خرامیده است و تضمین سخن آن کی گریخته است تا کسوت خلاص فلانی نباید پوشید با درست کردن کیفیت حال و امتحان سخن و تأویل خبر همی خاطر ناپروا گشت کی بالله العجب دریا بچشمه چون رود کی چشمه بخدمت دریا پیوندد و اگر بخدمت دریا نتواند رسیدن در زیر زمین قرض خواه کسبهٔ دریا شود اگر چه ملح اجاج قرض ستاند عذب فرات عرض دهد اما دریا بچشمه رفتن بس نادر افتاده است مگر چشمهٔ روشن مشرق است کی بچشمهٔ تیرهٔ مغرب فرو شود عین حامیهٔ تغرب فی عین حمئةٔ اما چشمهٔ گرم آسمان را در چشمهٔ غرب گریختن سبب آنست تا قطنی سیاه شب درو نپوشند و غلالهٔ غالیهٔ گون برسرش نکنند کی او سلطان آسمانست نه خلیفهٔ زمین تیغ سلجوقیان دارد نه رداءٔ عباسیان اگر بدانستی که عتّابی دو رنگ درو خواهند پوشیدن هر گز نگریختی چه عتّابی سیه سپید ادهم بچشمهٔ خورشید باز خوانند حتی یتبیین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود تا چاشتگاه رسیدن کی خیط باطل چون تار عنکبوت دیدار آید و عمامهٔ بشکالی هم تعلق بخورشید دارد کی بچهل روز بشکال هندوستان بافند در حالتی دو رنگ خندهٔ خورشید و گریهٔ میخ که از يك طرف تبش روز آتش در ریزد و از طرف دیگر باران طوفان می‌انگیزد و سبب هم دلوکشی آفتابست کی آب از چاه دریا بذروهٔ هوا می‌رسد و باران می‌گردد بالله یوسفی کی دلو زرین کشد جز آفتاب را نتوان گفت رجعنا الی ما کنّا فیه عتّابی ای که از کارگاه

همتتی که کار آگاه است بر آید و در خانگاه دلی که خون آگاه
 است طرازش برکشند اول تاروپودش از غزل عقود سازند و بر
 ناظومه غزل برگذارند و درمنوال الکبریاء ردایی والعظمة ازاری
 بافندگری کنند پذیرفتن و پوشیدن کی وراء ممزج و معرّج بغدادی
 و مطیّر و معیّر ششتری و دبیقی و قباطی مصری و وشی عدنی
 و بردیمنی تواند بود و صدر هر صدی را به صدره ای نشانند بل
 که تن کعبه را بعرض استار سبز حرمی بزبید چه از شقه اخضر
 آسمان و شعر منقط اختران و رداء معصر آفتاب و خزادکن
 سحاب و عتّابی شب و روز و بوقلمون صبح و شام برتر آید و
 باثیاب سندس خضر و عبقری حسان بنفاست و استحسان برابری
 تواند کرد عتاب و عتب نمی کنم اما اگر جبهه عتّابی بعتاب ورقا
 و بکلثوم عتّابی و به ابوالنصر عتّبی فرستادمی عتبه در بوسیدندی
 و در پوشیدندی والسلام .

اگر چه از آنجا کی حدیث ملبوس رفت تا اینجا در
 سیاق سخن همه حشو عبارت است اما نسق اشارت است خاطر
 شریف نیچند و گمان نبرد کی هیچ خرده ای را بجانب مجلس
 شریف نسبت کرده باشم حاشاه ان یظنّ به ظنّ السوء همان ساعت
 که آن کلمه شنوده آمد خاطر را صورت بست کی ناقلان افترا
 کرده اند کذبوا علی الله و وجوههم مسوده فرایه صایب فیما فعل
 لازل ماتا بیدل الوفّر من الاریحیات و منعما بقبول البرر من
 التحیّات حسبنا الله وحده ابدأ و الصلوة علی محمد و آله جدّاً.
 امروز هفتم است دور از ماه دوهفت ذروه معانی که

رنجورم با انواع اعراض جسمانی این ساعت خیر دادند کی مجلس
 شریف بمبارکی عود فرمودست از سر کلال خاطر و کلول ناظر
 واختلال دماغ و ارتعاش دست این تحیت تحریر افتاد بعین الرضا
 نکرد نه بعین السخط ان شاء الله اجل عالم کافی محترم بهاء‌الدین
 جمال‌الاسلام مجدالافاضل ادام الله فضله تمهید عذر در خواهد
 چه صورت حال را شاهد و مشاهد است والسلام .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی